

اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ



# روحانیت و رہبری

استاد فرزانه حضرت آیت اللہ نگو نام

| صفحه | عنوان                              | فهرست مطالب |
|------|------------------------------------|-------------|
| ۷    | پیش گفتار.....                     |             |
| ۹    | روحانیت و رهبری.....               |             |
| ۱۱   | روحانیت هزار ساله.....             |             |
| ۱۴   | دو دیدگاه متفاوت.....              |             |
| ۱۹   | نقد و بررسی دو دیدگاه یاد شده..... |             |
| ۲۱   | بازگشایی ماجرا.....                |             |
| ۲۹   | روحانیت «شخص» نیست.....            |             |
| ۳۱   | پرسش‌های اساسی.....                |             |
| ۳۵   | شرط‌های اساسی روحانیت.....         |             |
| ۳۶   | علم و آگاهی.....                   |             |
| ۳۷   | عدالت و تقوا.....                  |             |
| ۳۸   | فاجعه‌ی استقلال گرایی.....         |             |

## روحانیت و رهبری

(مد ظله العالی)

### ♦ حضرت آیت الله محمدرضا نگو نام

سرشناسه: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -  
عنوان و نام پدیدآور: روحانیت و رهبری  
/ محمدرضا نگو نام.  
مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.  
مشخصات ظاهری: ۸۴ ص.  
شابک: ۷ - ۶۰ - ۷۳۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
موضوع: روحانیت  
موضوع: رهبری (اسلام)  
رده‌بندی کنگره: ۹ ر ۷۶ ن / ۸ / ۲۲۳ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۵  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۲۶۵۳۶

ناشر: صبح فردا  
نوبت چاپ: دوم تاریخ چاپ: ۱۳۹۳  
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال  
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴  
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶  
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۲۲۹۰ ۱۵۷۸  
www.nekoonam.com  
www.nekounam.ir  
ISBN: 978 - 600 - 7347 - 60 - 7



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

- موضوع اول: درگیری بادشمن ..... ۴۲
- موضوع دوم: کمبودها ..... ۴۹
- ایثارمداری ..... ۵۳
- چیستی گذشت ..... ۵۴
- گذشت؛ سیره و روش انبیا ..... ۵۵
- اصل عدم دنیاگرایی ..... ۵۶
- اصل عدم اختلاف ..... ۶۴
- فروتنی، تنها راه نجات ..... ۶۵
- اختلافات تاریخی ..... ۶۸
- تحلیل روانی طرح ..... ۷۵
- دوران سه‌گانه‌ی عمر ..... ۷۵
- دوره‌ی نخست یا طفولیت و نونهالی ..... ۷۶
- دوره‌ی دوم یا جوانی و بلوغ ..... ۷۶
- دوره‌ی سوم یا کهولت و پیری ..... ۷۷
- روحانیت و سه دوره ..... ۸۰
- مرز گذشت ..... ۸۱

## پیش‌گفتار

الحمد لله رب العالمین، والصلوة والسلام علی محمد

وآله‌الطاهرین، واللعن الدائم علی أعدائهم اجمعین.

تفکر درباره‌ی چگونگی رشد و تعالی جامعه‌ی مسلمین و راه‌کارهای مناسب آن، ذهن و اندیشه‌ی هر مسلمانی را به خود مشغول می‌دارد.

نگارنده در کتاب حاضر ریشه‌ی اساسی پیشرفت و تعالی مسلمین را در سازماندهی نظام روحانیت می‌داند و بر این عقیده است تنها روحانیت است که شایسته‌ی مقام رهبری و هدایت کشتی طوفان زده‌ی جامعه‌ی اسلامی در عصر حاضر است.

اما روحانیت چگونه می‌تواند نظام بگیرد و چه سازماندهی می‌تواند آن را شایسته‌ی مقام

هدایت و رهبری به عنوان وارثان مقام پیامبری  
نماید؟

نوشتار حاضر با ارایه‌ی طرحی جامع در این  
زمینه، برای «روحانی» و «اهل علم» دو ویژگی  
برجسته و ممتاز می‌شمارد: یکی آن که روحانی  
باید عالم و آگاه به مسایل و احکام اسلامی و  
عقاید دینی باشد و دیگر آن که عادل و باتقوا  
باشد.

اصل «ایثار و گذشت»، اصل «عدم  
دنیاگرایی» و اصل «عدم اختلاف» سه رکن  
بنیادین برای سازماندهی روحانیت است که  
نوشتار حاضر چند و چون آن را بر می‌رسد.  
و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

### روحانیت و رهبری

برای هر مسلمان متفکری همیشه این موضوع  
 مطرح است که چه عاملی می‌تواند موجب  
تعالی و رشد اسلام و شیعه در جهان و یا  
دست‌کم در ایران شود و برای پیشرفت اسلام و  
قرآن کریم از چه راه‌کاری باید استفاده نمود؟ چه  
اقداماتی باید صورت پذیرد تا بتوان جامعه‌ی  
پیشانی مسلمین را از منجلاب محرومیت رها  
ساخت؟

به نظر می‌رسد با کمال صراحت و قاطعیت  
باید گفت: تنها عامل این پیروزی و دستیابی به  
این آرزو «روحانیت» است و بس. تنها روحانیت  
می‌تواند عامل گسترش اسلام و بیان حقایق قرآن  
کریم باشد و تنها همین گروه در جامعه‌ی کنونی

می‌تواند سرپرستی و رهبری مسلمین و یا دست‌کم شیعه را در ابتدای امر به دست گیرد؛ چرا که توان این کار تنها در خور روحانیت است و لوای زعامت تنها شایسته‌ی آنان است و تنها آنان وارثان پیامبران و رهبران الهی و آسمانی هستند؛ به طوری که می‌توان گفت: تنها عامل پیروزی شیعه و مسلمین جهان بر تمامی کفر تا به امروز «رهبری روحانیت» بوده است.

اما روحانی کیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ چگونه می‌توان این ارگان را شناخت تا بار سنگین اسلام و مسلمین را به دوش آن نهاد؟ آیا می‌توان رهبری آن را بدون شناخت و آگاهی از کم و کیف آن را پذیرفت؟ هرگز! هیچ عاقلی رهبری یک جامعه را تحت لوای امر مجهولی نمی‌سپارد. پس باید پیش از هر چیز، روحانیت را با تمام ویژگی‌های درونی و برونی آن شناخت و آن را معرفی نمود تا جامعه‌ی اسلامی از چند و چون سازمان روحانیت، آگاهی لازم را داشته باشد.

شناخت روحانیت به آگاهی از دو موضوع وسیع تاریخی و اجتماعی وابسته است: نخست، موقعیت تاریخی و اجتماعی روحانیت

هزار ساله و دیگری جایگاه روحانیت موجود در عصر حاضر و اندیشه و منش آن در سبک زندگی و جهان خارج. این دو موضوع باید با تمامی کم و کیف آن برای جامعه مطرح و به آن شناسانده شود تا نسل حاضر از موقعیت و ویژگی‌های ممتاز این قشر، آگاه گردد و مزایا و کمبودهای آن برای وی آشکار شود تا از اجمال و ناهماهنگی مفهومی و مصداقی به در آید.

### روحانیت هزار ساله

ابتدا باید گفت: بقای اسلام و تشیع در طول تاریخ، مرهون زحمات طاقت‌فرسای روحانیت است. زحمات بی‌دریغ روحانیت در جهت علمی و تنقیح مبانی قرآن کریم و علوم اسلامی توانسته است دین را از هرگونه جمود و خمود نجات دهد و به حیات آن تداوم بخشد. کوشش آنان در راه ارشاد مردم و تربیت شاگردانی لایق و کاردان، خود گام بلندی برای عزت و بقای اسلام است و اگر روحانیت و اندیشه‌ی بلند آنان در طول هزار سال گذشته نبود، هرگز اسلام نمی‌توانست از دست‌اندازی تحریف‌سازان و چنگال استعمارگران برهد و تا به امروز همانند

ادیان گذشته دستخوش تحریف و انحراف نگردد. پس سراسر حیات هزارساله‌ی روحانیت گذشته را می‌توان در دو بیان کوتاه خلاصه کرد: یکی دفاع از دین، با تمام صداقت و دیگری کمبودهای بسیار در جهت افکار سیاسی اسلام. باید در هر دو جهت، بررسی کامل به عمل آید و مورد‌های مثبت آن ملاک کار و روحانیت آینده قرار گیرد و موارد منفی آن از جامعه‌ی روحانیت برچیده شود.

پس بر محققان لازم است تا در این راستا به صورت گسترده و تفصیلی وارد پژوهش و تحقیق شوند و تاریخ سراسر غرور و حیرت روحانیت را بررسی کنند تا از عمق افکار آنان در تمامی جهات، توشه‌ای به قدر وسع خود برچینند. با آن که این کار بسیار لازم و ضروری می‌باشد، ولی در حال حاضر ما را مجال آن نیست و فرصت «گذشته‌شناسی» برای ما باقی نمانده است؛ چرا که وقت تنگ است و راه طولانی و باید در مقام خود و فرصت مناسب، این کار را دنبال نمود. نخست، پیش از شناخت گذشته‌ی روحانیت لازم است وضعیت حال آن مورد بررسی قرار

گیرد. باید موقعیت موجود روحانیت را در عصر حاضر بررسیید و نظرهای مختلف و متباین نسبت به آن را بیان نمود و برداشت‌های متفاوت از آن را ملاحظه کرد و از لابه‌لای گفتار همگان، حقایق و یا کمبودهای روحانیت را مشخص کرد تا راهی برای رهایی از مشکلات آنان به دست آید. در پی این امر، این پرسش مطرح می‌شود که شناخت روحانیت موجود و آشنایی با ویژگی‌های آن چگونه ممکن می‌گردد.

اینجاست که پرسش‌های بسیاری مطرح می‌شود و نظرهای مختلف هویدا می‌گردد. بعضی افراط می‌کنند و بعضی تفریط. برخی از روی تعصب و ستایش سخنی به میان می‌آورند و بعضی از روی عناد و دشمنی و از سر بغض گفته‌ای می‌آورند و از روی عناد آنان را محکوم می‌کنند. با این موقعیت دوگانه، متضاد و ناسالم و در این راستا، تفاوت‌های بسیاری به وجود آمده و خسارت‌های فراوانی به بار می‌آید؛ به طوری که کار شناخت را مشکل و راه انصاف را مسدود می‌کند. گروهی آنان را می‌ستایند و دسته‌ای آنان را عامل ارتجاع می‌خوانند و با این

وضع، عده‌ای که در جستجوی حقیقت این امر هستند، حیران از این تضاد و دوگانگی، با دنیایی از ابهام و سؤال روبه‌رو می‌شوند.

### دو دیدگاه متفاوت

دسته‌ای متجددمآب، روحانیت را عامل ارتجاع و خرافات می‌خوانند. آن‌ها می‌گویند: ناپسامانی‌های روحانیان بیش از آن است که بیان شود. اینان با این همه ناپسامانی که در درون جامعه‌ی خود دارند هرگز نمی‌توانند خاصیتی برای جامعه و شیعه داشته باشند و جمود و اختلافات میان مردم و جامعه‌ی اسلامی همه از آنان سرچشمه گرفته است. آنان با دامن زدن به خرافات، به مردم خیانت می‌کنند. براستی چه نیازی به روحانیت است؟ آنان به خیال خود جلودار عوام هستند و با این حال نتوانستند کاری انجام دهند و قدمی پیش برند و نتیجه‌ی عکس داشته‌اند. ناپسامانی‌های جامعه از آنان است و مردم با آنان نه دنیا را می‌یابند و نه آخرت خوبی خواهند داشت و در نتیجه، سقوط اسلام و مسلمین حتمی است.

از سوی دیگر، گروهی که به صورت غالب،

مردمانی ساده و با ایمان، و خالی از هر گونه دورویی هستند می‌گویند: از دیدگاه عقل و تجربه، ثابت گشته است که برای پیشرفت هر فکر و ایده‌ای نیاز به مربی و مجری لایقی است که با آن ایده و مکتب آشنایی کامل داشته باشد و اگر بخواهیم اسلام، دین امت یک جامعه باشد، هرگز بدون وجود روحانیت ممکن نمی‌باشد؛ زیرا جز روحانیت و علمای اسلام هیچ مربی آگاهی وجود ندارد؛ چرا که تنها روحانیت وارثان انبیا و مربیان قرآن کریم و دیانت می‌باشند.

پیشرفت هر فکر و ایده‌ای به مربی آگاه و هوشیار نیاز دارد و اسلام، بعد از حضرات معصومین علیهم‌السلام جز روحانیت مربی، کارشناس و متخصصی ندارد و روحانیت «استاد اسلام شناس» و «مربی مسلمین» می‌باشد.

از این بیان دو نتیجه روشن می‌گردد: نخست این که جز روحانیت کسی نمی‌تواند مدعی آگاهی از دین باشد، مگر از آنان چیزی نقل کند و هر کس از خود چیزی به نام دین ارایه دهد، هیچ گونه اعتبار علمی و عملی ندارد و کسانی که این گونه سخن می‌گویند، از دین خارج هستند و



دیگر این که اگر روحانیت نباشد، از اسلام چیزی نمی ماند و مسلمین هرگز بدون رهبری روحانیت پیروز نخواهند شد. اگر روزی روحانیت به انحطاط کشیده شود، شکست اسلام و مسلمین حتمی است و دیگر اسلام و مسلمین وجود واقعی و خارجی نخواهد داشت. پیروزی مسلمین در گروی پیروزی روحانیت است و وجود روحانیت، حیات اسلام، و تبلیغ آن، ندای قرآن کریم، و لباس آن، یار دین و دیانت است. از شخص اول روحانیت که مقام زعامت و مرجعیت است تا فرد نازل آن که طلبه ای مبتدی و تازه وارد است، هر یک به سهم خود مشغول تبلیغ و ارشاد مسلمین و مؤمنان هستند.

از طرفی، منتقدان روحانیت می گویند: تمام تبلیغات روحانیت - اگر تبلیغ باشد - برای خودشان است. از خود تبلیغ می کنند و برای زندگانی مادی خود چنین تلاش می کنند. از حق نگذریم! مگر جز آن است که هر یک از خود سخن می گوید و هر کدام بافته ی دیگری را باز می کند؛ این می گوید: هر چه من می گویم مطابق «ما أنزل السر» است و گفته ی دیگران پندارهایی

بیهوده است و در مقابل، دیگران بدون رعایت احترام، ادب و تقدم و تأخر رتبه می گویند: او چیزی نمی داند و آنچه او می گوید، از اسلام نیست و او در صغرا و کبرا ی قضیه خود خطا کرده است. نتیجه ای که از این سیره به دست می آید این است که حقانیت، هر لحظه در دست فردی است و از هیچ یک نباید ثمره ی ثابتی توقع داشت و هر کدام مردم ساده اندیش را چون گوی بازی در دست می گردانند.

تشت آرا و سوء سابقه ی اجتماعی روحانیت، اعتمادی به آنان باقی نمی گذارد و همین امر، علت پراگندگی جامعه ی اسلامی بوده است و متأسفانه، اختلاف، هوا، هوس و دوستی دنیا که بر خلاف ادعای رهبری و وراثت آنان از انبیاست، در آن دیده می شود.

دلیل تجربی برای این عقیده واقعیت عینی روحانیت و حسادت موجود بین آنان است. غیبت، تهمت، ریا، دورویی از ویژگی های بارز آنان است. روحانیتی که دست کم و به قول گروهی باید وارثان انبیا و رهبر مسلمین باشند و مردم را به اسلام دعوت کنند، در عمل باعث

انحطاط خلق و شکست اسلام می‌گردند؛ به‌طوری که قدرتمندان چپاولگر، دنیا و مسلمین را احاطه کرده و روح و حیاتی برای اسلام و مؤمنان باقی نگذاشته‌اند. دانشمندان اسلام ناکام و منزوی هستند و خیری از علم و آگاهی آنان نصیب مردم نمی‌گردد. دیگران مشغول صف‌آرایی و جهان داری هستند و عالمان را غمی از این همه اندوه به دل نیست. اسلامی که دین حکومت و جامعه است، به فراموشی سپرده شده یا دست‌کم به خانه‌ها خزیده است و مریدان شیطان، امت اسلامی را دزدیده‌اند و علما و روحانیت از خود هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند.

پس می‌توان تنها عامل انحطاط مسلمین یا دست‌کم عامل مهم آن را «عدم انسجام» روحانیت دانست؛ که با این وضعیت، فرض مقام رهبری برای آنان خوابی خوش و خیالی باطل بیش نیست.

اما طرفداران روحانیت چنین سخنانی را جز افترا بر بهترین بندگان خدا چیزی نمی‌دانند و می‌گویند: مگر نه این است که روحانیت وارثان انبیا و ثمره‌ی خون شهداست؟ همواره چنین

بوده که بعد از انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام تنها روحانیت عامل بیداری و رشد جامعه و مردم بوده است. اگر این عمامه‌ها نبود، اثری از دین و دیانت و حیاتی برای اسلام باقی نمی‌ماند.

### نقد و بررسی دو دیدگاه یاد شده

این دو نظرافراطی و تفریطی درباره‌ی عالمان و روحانیت در جامعه‌ی کنونی ما محسوس است و پرده‌پوشی یا نادیده‌گرفتن آن سادگی و فریب است. البته، نظرات دیگری هم هست که تمامی به این دو دیدگاه باز می‌گردد.

لازم است این موضوع حیاتی و بسیار مهم را از روی انصاف و دور از هرگونه تعصب و عناد بررسی کرد تا شاید بتوان گامی برای پیشبرد راستی و نزدیکی اندیشه‌ها و یافت حقایق برداشت که نتیجه‌ی آن نجات مردم و توده‌ها از قید هرگونه استعمار و استثمار و تجاهل و نادانی است.

هر دو دیدگاه در مرز نامتناسبی از واقع‌بینی قرار دارد و با آن که در لابه‌لای گفتار هر یک راستی‌ها و حقایقی وجود دارد، بغض و عناد و تعصب و تجاهل نیز در آن دیده می‌شود. روشن است که با این طرز فکر و سبک قضاوت هرگز

نمی‌توان مشکلی را حل نمود و گره‌ای را باز کرد و باری از دوش جامعه و مردم برداشت؛ چون هر دو دسته از ایمان و عناد خود و از درون و روان خود سخن می‌گویند و در واقع خود را معرفی می‌کنند، طالب واقعیات نیستند و دل به حال مشکل نمی‌سوزانند این دو از حقیقت می‌گریزند و در فکر اثبات اعتقاد خود هستند.

در این دو نظر بحثی از اصل ماجرا نیست که روحانیت چیست و کیست؟ روحانی چه معنایی دارد و مصداق آن کدام است؟ به چه کسی و با چه شرايطی روحانی اطلاق می‌شود؟ روحانیت در فرد یافت می‌شود یا یک نوع است؟ نوع واحد دارد یا از انواع بسیار تشکیل می‌شود؟ فکر و اندیشه‌ای واحد دارد یا افکار و عقیده‌های متفاوت بر آن حکومت می‌کند؟ و با این افکار و اندیشه‌های متفاوت کدام را روحانیت می‌گویند؟ باید به جای تعصب و عناد و جنگ و ستیز، به خاطر مردم و برای جامعه مشکل‌گشایی کرد و از لابه‌لای جریانات تاریخی و واقعیات ظاهر و نهان پیدا و پنهان، روزِ حقیقت را به دست آورد و بازگو کرد.

### بازگشایی ماجرا

پس در بازگشایی این ماجرا باید با صراحت گفت: این دو اندیشه‌ی متفاوت چندان راه درستی را نپیموده و هر یک بخشی از واقعیت را در لباس حب و بغض در درون خود پنهان داشته و آگاه یا ناخودآگاه آن را برای خود ایده و عقیده قرار داده‌اند. با آن که در میان هر دو گفتار، کلمات زیبا و شیوا و گاه مطابق با واقع دیده می‌شود، ولی متأسفانه گفتار باطل و دور از حقیقت بسیاری موجود است که هر یک در ذهن آدمی ایجاد شبهه می‌نماید. شبهه را از این جهت شبهه می‌گویند که شباهتی به حق دارد و گرنه، آدمی را به تحیر و نمی‌داشت. اشتباه یا خیانت این دو فکر - در صورت عمد - در این است که هر یک، یک بُعد جریان را دنبال می‌نماید و از ابعاد دیگر غفلت می‌ورزد و ما هر یک را به طور مناسب بررسی می‌کنیم تا کلمات و پندار هر یک، مرز مشخصی پیدا کند.

در این که روحانیت حق است و وارثان انبیا و مربّی مکتب اسلام و قرآن و تجسم عملی خواسته‌های حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشد

جای هیچ ایرادی نیست و روحانیت شیعه، خیر موجود از دین و دیانت است و در این زمان نیز هر کس هر چه دارد، از آنان دارد و هر چه که از آنان است دین می‌باشد.

در این موضوع که روحانیت بعد از حضرات معصومین علیهم‌السلام در طول حیات خود، تنها رهبر و راهنمای شیعه بوده است، جای هیچ شبهه و ایرادی نیست. عالمان تنها عامل بیان دین و دیانت بوده‌اند و شبهه در این موضوع همانند شبهه در اصل اسلام و قرآن کریم است که از شأن مسلمان منصف بدور است.

اما این مهم نباید ما را از نابسامانی‌های روحانیت و حوزه‌ها و کمبودهای فکری، اجتماعی، اخلاقی و اعتقادی و اختلافات و تعدد افکاری که در آنان موجود است و روحانیت را به انحطاط می‌کشاند غافل کند.

این که وجود عالم و روحانی تبلیغ دین است و آدمی را به یاد خدا می‌اندازد درست است؛ اما نباید از مفساد و اشتباهات سهوی یا عمدی برخی از آنان که از بی اعتقادی و بی عملی حکایت می‌کند، غفلت ورزید.

این مطلب که گفته می‌شود براستی چه نیازی به روحانیت است، سخنی بس باطل و نادرست است؛ چرا که مگر می‌شود بدون عالم و روحانی جامعه‌ی اسلامی را بقا و ثبات داد و مگر می‌شود مدرسه و درسی را بدون استاد اداره کرد؟ هر چند برخی از روحانیان گاه در پوشش همین مظهر زیبا و الهی، کثروی‌های بزرگی را مرتکب گشته‌اند و علت سستی، سوء اعتقاد و انحراف مردم و مؤمنان را ایجاد کرده‌اند، نباید حکم فرد را بر حکم نوع حمل نمود.

این که روحانیت برای خود تبلیغ می‌کند و به فکر کسب احتیاجات مادی و دنیوی خود می‌باشد پنداری است مخدوش که کلیت ندارد و تنها می‌تواند به طور موجهی جزئیة مورد قبول باشد. درست است که شاید عده‌ای اندک، از وقار و قداست این لباس سوء استفاده‌ی بسیار کنند، اما این مطلب به کل روحانیت ارتباطی ندارد؛ آن هم به عالمانی که گوی سبقت از فقیران ربوده و خود مظهر زهد و فقر و قناعت بوده‌اند. گذشته از آن که منصفانه باید گفت: آنچه بعد از هزار و چهارصد سال از اسلام و دین مانده

شمره‌ی زحمات روحانیت است و بس. اگر کار روحانیت پرتوان را با مصرف محدود و اندک آنان - هر قدر هم که باشد - مقایسه کنیم، روشن می‌گردد که هزینه و بازدهی آنان قابل موازنه نیست و با آن که پرکارترین و پربازده‌ترین طبقه‌ی جامعه هستند، از کم مصرف‌ترین افراد جامعه به شمار می‌آیند و با غرور و دلی پراز شادمانی باید گفت: روحانیت با آن که رهبر فکری جامعه‌ی اسلامی است، از نظر مصرف به قدر فروترین طبقات جامعه نیازمند بودجه نیستند. اینجاست که باید جامعه و مسلمین جای پای تحریف واقعیت‌ها را به دست دشمنان خدا بیابند؛ آنان که دنیا و تمامی تولیدات آن را لایق مصرف بی‌رویه‌ی خود می‌دانند و شب و روز در عیش و عشرت می‌باشند و دنیا را حجله‌گاه شادی خود می‌دانند، روحانیت و علما را «مفت خور» می‌خوانند و باید چنین بگویند، چون سوز ضربه‌ای که از روحانیت بر عیش و عشرت حرام آنان وارد آورده، بیش از آن است که تحمل تصور آن را داشته باشند.

البته، باید در نظر داشت که حیات و زیست

آدمی در گرو تأمین معاش لازم و ضروری آن است که در مردم شیعه، دین خود برای آنان حقی مفروض داشته است و این حق در مقابل زحمات و کوشش آنان نیست، بلکه تنها برای ادامه‌ی حیات و زندگی عادی خود و خانواده‌ی آنان می‌باشد که هیچ جای افراط و تفریط و اسراف و تبذیر نیست. به طور کلی، تأمین معاش، موضوع اساسی حرکت روحانیت را به سوی هدف مورد نظر خود تحت شعاع قرار می‌دهد؛ چرا که عامل اصلی موفقیت در راه علم، فراغت است و با وجود این مشکل، جایی برای فراغت باقی نمی‌ماند تا بتوان مسایل دینی را دنبال کرد و مشکلات جامعه را دفع نمود. پس واضح است که شکست آنان در این جهت، ناکامی روحانیت را در دیگر جهات به دنبال دارد و با عدم موفقیت آنان، جامعه دچار عقب‌ماندگی می‌شود. توقعی که از عالمان و روحانیت می‌رود این است که زندگی خود و خانواده‌ی خویش را بدون هیچ افراط و تفریطی از بودجه‌ی اسلامی منظور دارند؛ نه زیاده‌روی کنند که تجاوز به بیت‌المال به شمار می‌رود و نه تفریط و سختی

بسیار نسبت به خانواده‌ی خود روا دارند که این خود عامل عقده و انحطاط خانواده و فرزندان آنان می‌گردد.

متأسفانه، در روحانیت، کج‌روی کم و بیش وجود دارد و با آن که بسیاری راه مستقیم و وظیفه‌ی خود را دنبال می‌کنند، عده‌ای راه تجاوز و عده‌ای نیز طریق ممانعت و امساک بی‌رویه را می‌پیمایند.

اطرافیان گروه نخست را غفلت نصیب می‌گردد و دسته‌ی دوم را انحطاط؛ زیرا دسته‌ی اول و گروه متجاوز می‌یابند که سرپرست خانه با آنکه عالم است و عمامه دارد، «متجاوز» است و حق دیگران را بر آنان روا می‌سازد و این خانواده گذشته از غفلت و تبذیری که به واسطه‌ی سرپرست خانواده مرتکب می‌شوند، می‌یابند که مقام رهبری خانه و این به اصطلاح عالم که رهبر دین نیز به شمار می‌رود، متقی و اهل عمل نیست و این اندیشه است که برای این خانواده سستی و فتور در اعتقاد به دین و روحانیت پیدا می‌گردد و دیگر به خود مجال نمی‌دهند تا ببیند شاید تنها سرپرست خانه‌ی ما چنین باشد؛ نه روحانیان دیگر.

اما عالمی که خانواده‌ی خود را به فقر بی‌رویه می‌کشاند؛ اگرچه آن خانواده به «صداقت» و پاکی آن عالم و سرپرست خانه‌ی خود اعتقاد پیدا می‌کند، سختی و فقر بی‌رویه آنان را در معرض سقوط و انزجار و احساس حقارت و کمبود قرار می‌دهد که این خود خطری بس بزرگ را به دنبال دارد. بر هر عالم و روحانی است که طریق سالم و زندگانی متوسط را پیش گیرد که نه «اسراف» در آن راه داشته باشد و نه «ممانعت» که البته تشخیص و اجرای آن نیز کاری آسان نمی‌باشد.

لازم به تذکر است که زندگی متوسط و معمولی، وظیفه‌ی یک عالم است و ارتباطی با مقام فقر و فنا ندارد که آن خود مقامی دیگر است. این روش در صورت امکان، لیاقت و استعداد برای خود یا همسر و فرزند جای بسی تحسین است و روشی است برتر از معمول و وظیفه که ما درصدد بیان آن نیستیم.

نکته‌ی قابل تذکر این است که مصرف بی‌مورد بعضی یا مصرف معمولی بسیاری از روحانیان را همگان به زبان می‌آورند و به چشم

می‌گیرند، ولی فقر بسیار و قناعت بی‌شمار دیگر افراد آنان را نادیده می‌گیرند و دست‌کم نمی‌گویند در روحانیت عده‌ای «مفت خور» و عده‌ای «مفت نخور» و عده‌ای هم «هیچ نخور» وجود دارد. آنان که در این وادی هستند یا سری به آن کشیده‌اند، بخوبی می‌دانند که چگونه انسان به مقامی می‌رسد که «هیچ نخور» می‌گردد. این مطلب قابل تفهیم نیست و «سیر شکمان» از درک آن محروم هستند.

بعد از بیان طولانی مسأله‌ی تبلیغ روحانیت، به دست آمد که این امر تهمتی دیگر بر روحانیت می‌باشد و منکران آن را باید افرادی بی‌انصاف دانست.

پس پیرو تحلیل پیشین باید گفت این که می‌گویند «روحانیت گرفتاری‌های بسیار و ناپسامانی‌های فراوان دارد» درست است؛ اما این که: «مسلمین می‌توانند بدون روحانیت و عالمان، مسلمان، آگاه، پیروز یا دست‌کم سالم بمانند و به راه خود از طریق دین و اسلام ادامه دهند» سخنی بس خام و نادرست است و جز از حلقوم خیانت یا جهل ناخودآگاه بیرون نمی‌آید.

### روحانیت «شخص» نیست

روحانیت، شخص نیست و در کالبد فرد یا افرادی خاص تحقق نمی‌یابد، بلکه الگو و رهبری اسلام است که در وجود افراد و اشخاص تجسم می‌یابد. روحانیت، جریان فکری اسلام و تشیع سرخ و سبزی است که در کالبد عده‌ای از مسلمانان و شیعیان امیرمؤمنان؛ علی علیه السلام ابراز وجود می‌کند.

گروهی از بهترین فرزندان شیعه، از ابتدای عمر خود، به تفاوت سن و اندیشه و تربیت خانوادگی و محیط زیست، در این جریان فکری و اسلامی تحت پرورش و تحصیل علوم مختلف اسلامی قرار می‌گیرند و هر یک با سنجایی اخلاقی مختلف و متأثر از محیط خانواده، اجتماع و عامل مهم وراثت در این راه گام بر می‌دارند.

قهری است که هر یک به اندازه‌ی توان و با تفاوت اندیشه‌ی وجودی خود توشه‌ای از اسلام و دین بر می‌چیند و اعتقاداتی تفصیلی با الهام از عوامل مذکور در جهات مختلف و متعدد به دست می‌آورد، خوب، خوب می‌یابد و بد نیز

بد، نفس سالم سلامت می‌یابد و کج‌اندیشان نیز نقصان می‌یابند، ترسو اسلام را به ترس می‌کشاند و شجاع خود را به مبارزه وا می‌دارد، دنیاطلب به دنیا می‌رسد و عقب‌اطلب، آخرت را دنبال می‌کند، با استعداد به تحقیق می‌نشیند و کم استعداد به زهد پناه می‌برد و شاید استعداد این را نیز نداشته باشد و راه‌های دیگری را انتخاب نماید.

روحانیت از افراد متفاوتی تشکیل شده که به صورت غالب فرزندان صالح و شایسته‌ی مردم مؤمن، متدین و مستضعف جامعه اسلامی هستند و شاید گاه افرادی ناخوانده و بی‌صلاحیت، ناخواسته و ناخودآگاه - و به قول معروف - نذری و بی‌هدف به این راه کشیده شوند که خاصیت دیگری جز زیا، برای خود و دیگران و به‌ویژه دین ندارند.

در این زمینه، روحانیان مسؤول، خود فرزندان، اولیای آنان و مردم باید رعایت کامل را در این جهت داشته باشند تا این قشر در ابتدا از افراد بی‌صلاحیت دور بماند. این افراد، شاید فرزندان خوبی باشند؛ اما در این راه کاربرد

ندارند و در مسیر خود می‌توانند افراد شایسته‌تری باشند. پس در هر محیط، روحانیت سالم جامعه باید در ابتدای ورود قوای بسیاری را برای بررسی استعدادها و سنجش افراد آماده برای سنجش افراد نماید تا از سرخوردگی‌ها و عوارض سوء آن که فقط از این جهت پیش می‌آید به طور دقیق پیش‌گیری شود.

### پرسش‌های اساسی

میان سالکان این سلک تفاوت بسیاری وجود دارد. در برخی از آنان، حالات مختلف روحی پدید می‌آید و گاه یک فرد با خود در دو حالت متباین قرار می‌گیرد.

بسیار می‌شود که یک فرد صفات شایسته و مذموم را با هم جمع می‌کند؛ هم خدمت می‌کند و هم خیانت، هم دلسوز به اسلام است و هم بد خلق، هم فعال است و هم دنیا دار و گاه قصد قربت الهی به او دست می‌دهد و زمانی ریا گریبان وی را می‌گیرد، گاه زیرک است و گاه غفلت می‌کند، گاه استوار است و گاه اسیر لغزش می‌گردد، گاه متعادل است و زمانی انحراف



عارض وی می شود و هزاران صفت زشت و زیبایی دیگر که هر یک دمی با اوست.

افرادی را که با این تفاوت روحی و در ابعاد مختلف و متفاوت به سر می برند را نمی توان روحانی خواند یا در خط فکری روحانیت دانست. آخوند، روضه خوان، درویش، قلندر، مرتجع، ملا، شیخ، حجت الاسلام، آیت الله، مجتهد، مرجع و روحانی و خلاصه تمامی این واژه ها و ده ها واژه ی دیگر منتسب به روحانیت، صادق یا کاذب، چسبیده و یا چکیده، با تمامی کثرت در خور بیان واقعی و عینیّت این قشر نیست و چنین واژه هایی نمی تواند خط فکری آنان را بیان کند؛ زیرا تمامی این واژه ها - هر چه و هر قدر که باشد - بر اثر نابسامانی های تاریخی و دشمنی های بسیار به طور متفاوت و متشتت وجود دارد. باسواد و بی سواد، متدین و منحرف، بد خلق و خوش مشرب همه را می توان در این قشر و با این لباس مشاهده نمود. اجتماعی و راهب منش، یکپارچه خدا و یکدست هوا، سعید و شقی و خلاصه درد و دوا هر دو یکجا در این پوشش پیدا می شود؛

به طوری که نه می توان از کل آن گریخت و نه می توان با همه ی آن سودا کرد. صفا و ضیایی در میان آنان یافت می شود که معادل تمام خوبی های عالم و آدم است و افرادی در طول تاریخ گذشته و حال در میان آنان است که به قول معروف «با صد من عسل ناب هم نمی توان آنان را خورد». در میان این دو نمونه ی متضاد چه بسیار افرادی که نه مهین هستند و نه کهن؛ بلکه با خوبی ها و کمبودهایی همراه هستند.

براستی چه باید کرد؟ شناخت روحانیت و عالمان چگونه ممکن است و اشخاص را با چه شرایطی می توان لایق این واژه ی «مقدس» دانست؟ روحانیت چگونه باید خود را دارای این شرایط نماید و کمبودهای خود را برطرف کند؟ جامعه و مردم چگونه باید آنان را بشناسند و اینان چگونه می توانند لایق و مستعد پذیرش کامل مقام رهبری شوند؟

سعادت بدون اسلام محال است؛ اما از طرفی اسلام منهای آخوند با کفر برابر است و از طرفی دیگر بسیاری از مردم جامعه ی ما تاب تحمل کمبودهای روحانیت را ندارند و

کمبودهای آنان برای مردم قابل توجیه و پذیرش نیست، پس با این حال چه باید کرد؟ اسلام را رها کنیم یا بدون عالمان و روحانیت آن را دنبال نماییم و یا همان‌طور که تا به حال مردم کمبودها و بدی‌های آنها را تحمل کرده‌اند از این به بعد نیز عمل نمایند. روشن است که هیچ یک از این سه راه حل میسر نیست و کاری اساسی نمی‌باشد و باید راه دیگری باز نمود و آن را دنبال کرد؟

پیش از ارایه‌ی طرحی کامل و راهکاری عملی باید دقت کرد که از بیان قبل دو موضوع اساسی روشن شد و مورد پرسش قرار گرفت: نخست آن که ملاک روحانی بودن چیست؟ ملاک تشخیص خوب و بد و شایسته و ناشایست بودن را چگونه باید به دست آورد؟ دوم این که چه باید کرد تا روحانیت صلاحیت کامل برای تحمل مسئولیت‌های سنگین رهبری را دارا شود و استعداد احراز این مقام را به دست آورد؟

پرسش نخست در جهت طریق شناخت و کشف خصوصیات فرد به عنوان یک عالم می‌باشد و پرسش دوم مربوط به چگونگی رفع کمبودهای روحانیت و صلاحیت پذیرش بار مسئولیت

رهبری برای آنان است که باید در این دو جهت تأمل کامل شود تا طرح و بیانی روشن ارایه گردد. در جواب پرسش نخست باید گفت: روحانیت خط مشی و جریانی نظری است که از اسلام، قرآن کریم و حضرات معصومین علیهم‌السلام که تجسم دین و قرآن هستند سرچشمه می‌گیرد و انحصار فردی، گروهی یا موضعی و شکلی آن، ارتباطی به اساس روحانیت ندارد؛ اگرچه تحت شکلی خاص و قیافه‌ای مظلوم تحقق می‌یابد. دین اسلام خود برای شناخت یک فرد به این عنوان موضوع شناخت و قاعده‌ی آن را تحت طرحی روشن و کامل ارایه داده است که هر کس دارای آن شرایط بود می‌توان او را به این عنوان شناخت و از او استفاده‌ی معنوی کرد.

### شرط‌های اساسی روحانیت

تمام شرایطی را که شارع مقدس اسلام در این زمینه بیان فرموده است را می‌توان در ضمن دو شرط اساسی بیان داشت که هر کس واجد آن بود، سزاوار و مستحق این عنوان می‌باشد و در غیر این صورت، هر کس و در هر موقعیت که

باشد، این عنوان بر او صادق و منطبق نیست؛ اگرچه خود را از این عنوان جدا و رها نسازد، کلام وی هیچ ارزش و نفوذ شرعی و معنوی ندارد؛ زیرا از جانب شارع هیچ تضمینی ندارد.

### علم و آگاهی

شرط نخست برای روحانی بودن، علم و آگاهی به علوم اسلامی، پذیرش مسئولیت اجتماعی در خور یک عالم و به قدر رفع نیاز آن می باشد؛ خواه در امر ارشاد و تبلیغ باشد یا تدریس و دیگر مسئولیت های اجتماعی داخلی و خارجی روحانیت.

تشخیص دارا بودن این شرط را اسلام به دوش توده ها نمی گذارد؛ چرا که ممکن است آنان قدرت تشخیص موضوعات علمی را نداشته باشند و از عهده ی تشخیص آن بر نیایند - که نمی آیند - زیرا در غیر این صورت نیازی به آن شخص به عنوان عالم نداشتند، بلکه این تشخیص هم به خود روحانیت و اساتید و مطلقاً فن مربوط می گردد که در هر زمینه با صداقت و راستی و بدون هرگونه حب و بغض و تمجید و تعریف یا چهره سازی و تحریف، آن را بیان دارند.

### عدالت و تقوا

دومین شرط اساسی که شاید تمام شرایط فرعی را در بر داشته باشد، تقوا و عدالت است. عدالت در مذهب شیعه، مهمترین مقام و منزلت را بعد از عصمت داراست؛ به طوری که فاقد آن هیچ گونه نفوذ اجرایی جز در بعضی از موارد اضطراری ندارد که آن نیز شرایط خاصی را داراست. پس عدالت در شیعه موضوعیت دارد و بدون کسب این صفت، شیعه برای کسی هیچ گونه اعتبار اجتماعی و معنوی امضا نمی کند و یک عالم؛ اگرچه اندوخته ی علمی فراوانی داشته باشد، زمانی قابلیت بهره برداری و استفاده برای جامعه و مؤمنان را دارد که عادل و متقی باشد تا هر کس بتواند از اندوخته ی او به عنوان دین و قرآن کریم استفاده کند.

پس روشن شد که اطلاق عنوان روحانی بر هر فرد مسلمانی رواست که دارای دو شرط علم و تقوا، آن هم به حد نصاب و با تشخیص اهل نظر باشد و می توان از وجود وی استفاده ی علمی و معنوی برد.

بعد از بیان فوق، موقعیت لباس و عمامه

روشن می‌گردد؛ زیرا نه علم و آگاهی از علوم اسلامی با خواندن چند کتاب حاصل می‌شود و نه حد نصاب عدالت و کسب ملاک آن کار آسانی است؛ اگرچه می‌توان در بین جامعه‌ی اسلامی اشخاص متدین و عادل بسیاری را پیدا کرد، کسب علم بدون صرف زمان و زحمت بسیار ممکن و میسر نیست.

### فاجعه‌ی استقلال‌گرایی

در زمان ما هر کس چند کتاب فارسی و عربی که می‌خواند خود را مستقل و بی‌نیاز می‌داند و خود را امام گروهی قرار می‌دهد که این خود بزرگ‌ترین فاجعه برای جامعه‌ی اسلامی است؛ زیرا با این کار، افزوده بر این که آنان به درجات عالی دست نیافته یا از نظر اجتماعی موقعیتی پیدا نمی‌کنند باعث سبک شدن ابعاد گوناگون و عمیق علوم اسلامی گشته و راه معنویت و تکامل اندیشه‌ی اسلامی را به روی خود و جامعه مسدود می‌نمایند و این خود جنایتی است که در صورت عمد و آگاه بودن تنها دلیل عدم لیاقت آنان برای شنیدن کلامشان از سوی جامعه می‌باشد.

پس انطباق عنوان «عالم» و «روحانی» و هر واژه‌ی مقدس دیگری بر هر فرد و گروهی، منوط به وجود این دو شرط کمالی است: آگاهی از علوم اسلامی به حد نصاب و عدالت و عمل به موازین آن.

اسلام، ملاک شناخت روحانیت را بیان داشته و باید هر کس در مواقع نیاز این ملاک‌ها را به کار برد و آن فرد را محک زند تا اگر دارای شرایط بود، این واژه برای او به کار رود و در غیر این صورت، استعمال آن برای هر شخص و به زبان هر کس که باشد، خود گناهی است در جهت اهمال این اطلاق که در میزان دقیق بدون حساب نمی‌ماند.

پس با شناخت ملاک عالم و روحانی از دیدگاه اسلام و با توجه به موضوعات پیشین که هر فرد سجایای اخلاقی و خانوادگی و عامل وراثت را در خود پیچیده و پنهان دارد، باید دانست که هر فرد در این لباس و با این عنوان، بعد از بررسی افکار و اندیشه‌های خویش، در صورت صحت و سلامت آن دو، مورد قبول و پذیرش روحانیت و دین می‌باشد و در صورت کمبود و نقصان در

افکار و اندیشه‌ی خوبی‌ها مورد قبول و کمبودهای آن به خود باز می‌گردد که نتوانسته است تمام شرایط یک عالم دارا شود.

پس کمبودهای افرادی چند نمی‌تواند روحانیت را مخدوش کند و به آن آسیبی وارد کند، بلکه باید بدی‌ها را با دیدی سالم به خود افراد نسبت داد نه به روحانیت و اسلام؛ چون دین و علوم اسلامی بدپرور نیست تا مسؤول بدی‌های کسی باشد. زشتی‌های هر کس از درون وی سرچشمه می‌گیرد؛ هر چند لباس اسلام و روحانیت به تن داشته باشد و با حب ظاهر، مقام و منزلتی بلند در روحانیت دارا باشد؛ چرا که تمامی مقامات و مراحل برای افراد نسبی است و خود آن مقامات است که به طور مطلق وجود دارد و هر کس می‌تواند به مراحل از آن نایل آید.

روحانیت و عالمان با آن که وارثان انبیا و رهبران مردم هستند، این به آن معنا نیست که بدی‌ها و کمبودهای شخصی و فردی را از انبیا به وراثت گرفته باشند؛ چون دین جز نیکی و صفا چیزی ندارد تا کسی از آن چیزی به ارث برد.

خوبی‌های هر عالم و روحانی از انبیا و دین است و بدی‌ها و کمبودهای آنان به خودشان باز می‌گردد و ارتباطی به دین و روحانیت ندارد و کجی و کمبود هر عالم و روحانی را به عوامل طبیعی و روانی و شخصی او باید نسبت داد.

چنانچه روشن شد شناخت عالم با دو شرط یاد شده آسان است؛ چون از جانب شرع بیانی روشن وجود دارد و مشکلی به وجود نمی‌آید. گرفتاری ما در جهت دوم جریان قرار دارد که چگونه باید روحانیت را به این حد از رشد رساند و این ارگان چگونه باید استعداد کامل مقام رهبری را کسب کند؟ با چه طرحی می‌توان روحانیت را از تشتت و کمبود رها کرد و از قید تمام حملات و مهملات ناروای دشمنان آزاد ساخت؟

پس بحث ما در جهت دوم قضیه است که با چه طرحی و از چه طریقی می‌توان تشکل روحانیت را در جهت استعداد پذیرش مسؤولیت و مقام رهبری آماده ساخت که در این بحث دو موضوع اساسی وجود دارد و باید درباره‌ی تمامی آن تأمل و دقت لازم به کار رود.

## موضوع اول: درگیری با دشمن

ابتدا باید پذیرفت که از آغاز حیات روحانیت تا به امروز به طور مداوم و پیوسته این قشرگرفتار دشمنان بسیار و فرقه‌های نادان شبه اسلامی و یا غیر اسلامی بوده است. ابرقدرت‌های جهانخوار و استعمارگران بین‌المللی از کلیسا و خانقاه و کنشت تا دنیاداران و عقبافروشان شرق و غرب همگی و همیشه تنها در کمین روحانیت همیشه مجروح شیعه بوده و لحظه‌ای از حملات طاقت‌فرسای شیطانی خود نسبت به این قشر دریغ نداشته و آنی آن را رها نکرده‌اند. شیطان صفتان، دمی مجال نداده‌اند تا روحانیت به ساختار سازمانی خود پردازد و دمی راجع به وضع آشفته‌ی خود بیندیشد و اوضاع خود را سر و سامانی دهد.

روحانیت، همیشه در حال جنگ و مبارزه و ستیز با ایادی شیطان بوده است. زمانی به جنگ و مبارزه با دنیاداران و در برهه‌ای به دفاع از دین و مبانی آن در مقابل بی‌دینان و دین‌فروشان مزدور مشغول کارزار بوده یا مشغول نبرد با دشمنان دانا و استثمارگر و یا گرفتار دوستان

نادان و جاهل بوده است و هرگاه خواسته است نفسی تازه کند یا به فکر خود بیفتد، ناگاه‌یورش و حمله‌ای تازه از سوی دشمنی تازه نفس با بهانه‌ای تازه شروع شده و روحانیت را به خود مشغول داشته‌اند.

انصاف عمومی و وجودان بیدار اذعان می‌کند که با این همه دشمنان و این همه دشمنی، روحانیت، گذشته از آن که توانسته است در طول تاریخ، خود را مزاحمی برای ابرقدرت‌ها و سلاطین و شاهان قرار دهد و در هر زمان یک‌تنه به مبارزه علیه تمامی ناروایی‌ها قیام کند و آن را سرکوب نماید، با این حال توانسته است وجود و بقای خود را در صحنه‌ی تاریخ و جان مردم حفظ کند و این امر، جای بسی تعجب و حیرت است و این خود معجزه‌ای است که توقع بیش از آن، کار هیچ عاقلی نیست. در طول تاریخ، هر گروه و فکری که به مقابله با دیانت برخاسته و به میدان توحید آمده، روحانیت، خود را در مقابل آن قرار داده و وارد کارزار گشته و با آن که تاب و توان تحمل ضربات بسیار دشمن را نداشته است، آن را تحمل کرده

تا دشمن را درگور انزوا و اضمحلال دفن نموده و از صحنه برکنار کند.

بنابراین، باید این حق را به روحانیت داد که بسیاری از کمبودهای آنان، پیش از آن که انگیزه‌های عمدی داشته باشد، ناشی از عوارض تاریخی و مشکلات طبیعی بوده است. موفقیت این قشر بدون تشکیلات و سازماندهی که جز پشتوانه‌ی الهی پناهی نداشته و با این حال توانسته است بر تمامی قوای ابلیسی پیروز گردد و در صحنه بماند، جز با اعجاز و وراثت امامت و انبیا قابل درک نمی‌باشد.

در طول تاریخ، هیچ یک از دنیاداران جهانخوار، با تمامی قدرت و تشکیلات نتوانسته است جز مدتی در صحنه بماند و در هر زمان خود را به صورت دیگر و چهره‌ای تازه‌تر در جامعه معرفی کرده و نشان داده‌اند و این تنها روحانیت است که بدون تجهیزات توانسته در طول تاریخ عمر خود، بقا و اصالت خود را تحت لوای دین و با جلوه‌ای ثابت و واحد نگاه دارد که این خود دلیل روشن بر امدادهای غیبی و ارتباط این نظام با وحی و رسالت است که از نظر ظاهر و

اندیشه‌ی بشری باید محکوم به فنا می‌گشت.

بنابراین، نباید به روحانیت حمله کرد. مگر کدام کوتاهی از روحانیت سر زده است یا کدام جرم نابخشودنی را مرتکب گشته است؟ چه قشری توانسته است بیش از این در صحنه بماند، پیشرفت نماید و همیشه در دل و جان مردم جای داشته باشد و بر آن حکومت کند؟

روحانیت با تمامی نابسامانی‌های درونی و برونی خود توانسته است دین اسلام و شیعه را به این جا برساند و علت بقای قرآن کریم و ولایت شود. روحانیت با تمام گرفتاری‌های خود و تمامی کج‌روی‌ها و انحرافات بعضی از روحانی‌نماها و مهملات برونی که همیشه با هم توأم بوده، توانسته است تا به امروز قافله‌سالار مسلمین باشد؛ اگرچه این سازمان از کمبودهای بسیاری رنج می‌برد، کاری را انجام داده است که بجز انبیا از عهده‌ی هیچ سازمان دیگری ساخته نیست و بعد از انبیا و حضرات معصومین علیهم‌السلام، تنها روحانیت و عالمان لوای دیانت و مسئولیت تبلیغ وحی و انبیا را به دوش گرفته و پیوسته جلودار جامعه و مردم بوده‌اند. روحانیت

توانسته است در طول تاریخ فریاد «وا عدالتا» و «وا اسلاما» را در جهان طنین انداز کند و گوش فلک و ملک را از صدای راستی پر نماید. این قشر عظیم با چنین اوصافی توانسته است به میدان مبارزه با تمامی شیطان صفتان تاریخ برود و بر تمامی آنان غلبه نماید و مداوم و بی وقفه، استخوان گلوی زر و زور و تزویر باشد که تا به امروز هیچ گروه و قشری با تمام امکانات نتوانسته است این چنین محکم و استوار در هیچ جای دنیا به این عظمت و بزرگی مقام و منزلت خود را حفظ نماید و در رأس حکومت جهان اسلام قرار داشته باشد.

کمبودها و نواقص روحانیت علت تحقق نیافتن اسلام در سراسر جهان می‌باشد. اگر این کمبودها نبود روحانیت تاکنون در سراسر جهان بر قامت «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» لباس تحقق می‌پوشانید. امروزه، اگر جامعه و روحانیت نتوانسته است شاهد نابودی ظلم و ستم باشد، می‌توان گفت: یکی از علل آن کمبودهای روحانیت است؛ هرچند بسیاری از آن عوارض ریشه‌های تاریخی و قهری است، این به آن معنا

نیست که این قشر، کاری انجام نداده است و وجود آن لازم نمی‌باشد یا با بی‌انصافی تمام که از عناد و رذالت سرچشمه می‌گیرد گفته شود: به طور اساسی چه نیازی به روحانی است؟ با آن که می‌دانند اگر روحانی در جامعه‌ی ما نبود، امروزه چه وضعی به بار می‌آمد.

پس باید گفت: این اثرات اعجازگونه و اعجاب‌انگیز، معلول روحانیت با ویژگی یاد شده است و اگر روزی بشر بتواند شاهد ساماندهی روحانیت شود و کمبودهای آن برطرف گردد، دیگر تمامی مسلمین، ظلم و ستم و مرده‌ی کثیف جهالت و بندگی غیر خدا را دفن خواهند نمود.

لازم به ذکر است که تنها روحانیت علت عقب ماندگی بشر و مسلمین نبوده و باید در مقام مناسب علت شکست نسبی خداپرستان و انبیا و مسلمین را بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جستجو کرد و روحانیت را تنها علت عدم موفقیت ندانست. در پاسخ به این کج‌اندیشان باید گفت: بر فرض که عالمان، به اشتباه و خطا گرفتار می‌شوند؛ پس چرا انبیا نتوانستند ظلم و



ستم را ریشه‌کن کنند؟ چرا امیرمؤمنان علیه السلام نتوانست از انحراف اسلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلوگیری کند؟ چرا حضرات معصومین علیهم السلام نتوانستند کار را یکسره کنند؟ نباید تنها به قاضی رفت و همانند دشمنان تنها روحانیت را سپر بلای ایراد و انتقاد قرار داد؛ زیرا اگر روحانیت علت این ناموفقیتی باشد، باید گفت: انبیا نیز علت این ناکامی بوده‌اند؛ در حالی که تمامی خداپرستان، انبیا را معصوم و دور از هر عیب و خطا می‌دانند. پس علت را باید در جای دیگری جستجو کرد. البته، نتیجه‌ی این پاسخ نقضی آن نیست که عالمان، معصوم هستند؛ بلکه ثمره‌ی آن این است که روحانیت، تنها عامل عدم موفقیت مسلمین نبوده است و باید برای یافتن دیگر علل آن جستجو نمود و عوامل شکست را در تاریخ بررسی کرد تا مجرم واقعی پیدا گردد و انقلاب واقعی در جهان صورت پذیرد و این خود ایده‌آل و مطلوب شیعه می‌باشد و اگر خود نتواند این کار را انجام دهد، روزی قیام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرا می‌رسد و آن حضرت مشکل اساسی عالم و آدم را

حل خواهد کرد و تمامی ظالمان بشری را به سزای عملشان خواهد رساند.

## موضوع دوم: کمبودها

هرچند روحانیت، خدمات بسیاری را برای جامعه انجام داده و مسلمین را در طول تاریخ خود راهنمایی نموده است، این امر کافی نیست و باید خود را برای رهبری جامعه‌ی بشری آماده نماید و در مرتبه‌ی نخست، این مهم تنها با رفع نواقص روحانیت حاصل می‌شود. در دنیای پیشرفته‌ی امروز، دیگر نمی‌توان اوضاع روحانیت که رهبری جامعه را در دست دارد نابسامان دید و هرروز شاهد شکست‌های پی در پی آنان بود و دل بر پیروزی‌های به دست آمده خوش داشت. پیروزی را باید آفرید و از عوامل شکست دوری جست و آن را از میان برد. در دنیایی که ساختار محوری آن از سازماندهی، نظم و بررسی تشکیل شده است، دیگر با بی‌نظمی و هرج و مرج نمی‌توان گامی برای پیشرفت مردم برداشت و برای جامعه و امت مسلمان مسیری را در پیشبرد این هدف طراحی

کرد و سنگ دوراندیش بودن جامعه را به سینه زد.

حال جای این پرسش است که چه باید کرد؟ وظیفه چیست؟ مصلحت کدام است؟ تنها پاسخی که می‌تواند بشر را به اوج سعادت و سلامت که لایق اوست برساند این است که اسلام باید در جهان فراگیر شود و از چنگال زور و زر به در آید و از چشمه‌ی صداقت، راستی و عدالت اسلام بهره‌مند گردد. اما روحانیت حاضر با نابسامانی‌هایی که دارد، به هیچ وجه نمی‌تواند وظیفه و نقش رهبری خود را در جهان به طور امن و در مقابل مسؤولیت امت و خدا ایفا کند. شیعه بیش از این تحمل شکست را ندارد و مسلمین دیگر حاضر به تحمل شکست‌های غیر طبیعی نیستند. دنیا را باید جدی تلقی کرد و زمینه‌ی آخرت را در همین دنیا قرار داد و دشمنان دیانت را جدی دنبال نمود و آن‌ها را به روز بازپسین واگذار نکرد؛ زیرا زمینه‌ی آخرت همین دنیا است.

در حال حاضر، روحانیت بیش از هر چیز دیگری نیاز به طراحی ماهر و زبردست و

تئوریسین و نظریه‌پردازی روشن فکر و آگاه به امروز و فردای جامعه دارد که طرحی جامع و مانع ارایه دهد تا بتوان مشکل اساسی جامعه که همان کمبودهای روحانیت است را برطرف سازد.

اکنون زمان آن رسیده است که هر متفکر دلسوز و آگاهی اندیشه و کوشش نماید. باید کوشش کرد، طرح ساخت، نقشه کشید و برنامه ریخت تا بتوان این مشکل را برطرف کرد و درد اساسی جامعه و مردم؛ یعنی ساماندهی روحانیت که مقام رهبری را بر عهده دارد، چاره‌اندیشی نمود و آن را در مقابل تمامی سپاه کفر مجهز و آماده ساخت.

در این مقام و برای رفع این مشکل، هر کس فکر و ایده‌ای دارد و برای خود طرحی را تصور می‌کند و مدینه‌ی فاضله‌ای در سر می‌پروراند. ما نیز در این مورد آرزوی قلبی خود را بیان می‌کنیم تا شاید راهگشای فردای روحانیت باشد. البته، اگر این طرح قابلیت اجرا و ارزش عملی داشته باشد، که مطلوب است و اگر ارزش عملی نداشته باشد، دست‌کم مقدمه و محرکی برای

چاره‌اندیشی است؛ اگرچه اجرای این طرح چندان آسان نیست که در کوتاه‌ترین مدت و به طور وسیع شاهد اجرای آن باشیم و نه چندان عملیاتی نمودن آن مشکل و غیر معقول به نظر می‌رسد که همانند مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطونی باشد؛ بلکه می‌توان آن را با تصمیمی فردی و عمومی در سطح عموم روحانیت و بویژه بزرگان روحانیت پیاده نمود.

نخست پیش از بیان این طرح باید تأکید کنیم که در صورت تحقق نیافتن این طرح یا هر طرح بهتری که ارایه شود، روحانیت و مردم مسلمان باید منتظر شکست‌های پی در پی و کمر شکن باشند. آن هنگام است که روحانیت بیش‌تر مورد تهدید قرار می‌گیرد و مردم به طور اجباری به سراغ آنان خواهند آمد و بازخواست ایشان را شروع خواهند کرد و طبیعی است که در آن مقام هرگونه اصلاح و طراحی، کاری بس مشکل است که باید آن را فاجعه‌ای بزرگ پیش‌بینی نمود و به شمار آورد.

### ایثارمداری

این طرح با دو انشعاب کلی و تحقق دو اصل و قاعده تنها براساس گذشت و ایثار استوار است و با اجرای آن دو اصل که از ایثار و گذشت سرچشمه می‌گیرد، می‌توان روحانیت را شکل داد و آن را از نابسامانی رها نمود و برای اداره‌ی جامعه و مقام رهبری آماده کرد.

این دو اصل عبارت است از: «اصل عدم اختلاف» و «اصل عدم دنیاگرایی» که با اجرای کامل آن دو، حکومت جهانی اسلام به رهبری روحانیت ممکن می‌گردد و این خودپیش‌درآمدی است برای قیام شیعه به رهبری امام معصوم و قائم منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

تنها طرحی که می‌تواند نابسامانی روحانیت را برطرف نماید و آن را ساماندهی کامل بخشد، «گذشت» است و بس. روحانیت تنها با گذشت می‌تواند تمامی مشکلات خود و جامعه را رفع کند. تنها عامل نسبی شکست روحانیت فقدان «گذشت» و دامن زدن به «اختلاف» و «مادی‌گرایی» بوده است و بس که با رفع آن

می‌تواند به آسانی لوای رهبری را به طور کامل به دوش گیرد و خود را متشکل سازد و با برنامه‌های متناسب و کارآمد رفع مشکلات را در تمامی زمینه‌های فردی و گروهی آغاز نماید.

### چیستی گذشت

شاید این پرسش پیش آید که این طرح روشن نیست و مبنای مناسب ندارد. گذشت یعنی چه و گذشت از چه، تا کجا و در چه موردی مطلوب است؟ این واژه معنای عامی دارد؛ از دنیا، آخرت، بدی، خوبی گرفته تا... خلاصه هر چیزی در «گذشت» می‌گنجد. پس باید مرزهای گذشت و حدود آن مشخص گردد.

در پاسخ باید گفت: گذشت همانند بسیاری از الفاظ زیبای دیگر بیانگر مفهوم خود نمی‌باشد و باید بیان شود؛ زیرا صرف مفهوم «گذشت» را نمی‌توان محور طرح قرار داد؛ چون مفهوم، ثمره‌ای جز اندیشه‌های ذهنی ندارد. پس باید مفهوم گذشت در قالب الگو و طرح قرار گیرد تا موضوع و مصداق خود را معین کند و رابطه‌ی آن با دو اصل یاد شده مشخص گردد.

### گذشت؛ سیره و روش انبیا

همان‌طور که در پیش بیان شد، «گذشت» در رابطه با دو اصل و قاعده‌ی کلی مطرح می‌شود: یکی اصل عدم دنیاگرایی و دیگری اصل عدم اختلاف. این دو اصل از سیره‌ی انبیا و نحوه‌ی زندگی رهبران الهی برگرفته شده است که باید در جامعه‌ی روحانیت تجسم عینی پیدا کند. روحانیت باید به طور وسیع در تمام زوایای فردی و ساختاری خود این طرح را اجرا کند؛ از خود و همزیستان خود، زن و فرزند گرفته تا دیگر کسانی که با روحانیت زندگی می‌کنند، همگی باید اختلاف‌ها را کنار گذارند و دنیاگرایی را در غیر از موارد نیاز و ضرورت رها کنند و همچنین اهل اختلافات و دنیا و تکاثر نباشند تا متهم به دنیاطلبی نشوند و مرتکب اختلاف‌های شخصی و نوعی نگردند. با اجرای این دو اصل می‌توان تمامی دردها و نابسامانی‌های روحانیت را برطرف نمود.

برای توضیح بیش‌تر و روشن شدن این طرح درباره‌ی هر دو اصل توضیح مختصری لازم

است تا لباس عینیت بیش‌تری به خود بپوشد. شاید بتوان جان عقیده و بیان واقعیت این طرح را لباس الفاظ پوشانید و آن را تبیین نمود.

### اصل عدم دنیاگرایی

قانون نخست: «اصل عدم دنیاگرایی» است. این قانون باید در سراسر زندگی یک عالم و روحانی ظاهر و حاکم باشد؛ به طوری که همه‌ی مردم آن را درک و لمس کنند و برای زندگی خود الگو قرار دهند.

سیره و زندگانی عملی یک عالم، نویدی از سیره‌ی عملی انبیا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام می‌باشد؛ چرا که عالم باید خود را پیامبر جامعه و نبی مردم و رسول وحی الهی بیابد و جز غم امت و رفع نیاز جامعه هوای دیگری در سر نپروراند.

هر روحانی باید دنیاگرایی را در حاشیه و عرض زندگی خود قرار دهد و هیچ‌گاه زندگی خود را آمیخته با دنیا و ظواهر پوشالی آن ننماید و همیشه زندگی خود و کسانی که با او در زندگی شریک هستند را از آثار طاغوت و زیورگرایی

محفوظ دارد و جز زندگی معمول و متوسط که نوع مردم دارند و با آن بتوان نیاز و احتیاج خود را رفع نمود، برنگزینند هرچند آن عالم یا روحانی مالی از خود یا از ارث پدری یا از بیت المال و مردم داشته باشد؛ چرا که صرف حلال بودن مال، مجوز مصرف بیش از حد آن نمی‌باشد.

عالم و روحانی نباید به گونه‌ای رفتار کند که آدمی را به یاد دنیا اندازد و هوس زیور و مادیات را در دل مردم و توده‌ی مسلمانان بیافریند. البته، نه تنها خود او باید چنین باشد، بلکه هر کس که با او در زندگی شریک است - از خانواده و فرزندان گرفته تا خویشان و کسان - باید چنین رفتاری داشته باشند؛ زیرا امکان دارد خود را ابوذروار نشان دهد، ولی در اندرون خانه فرعون‌یانی چند او را برای میل‌های شیطانی خود وسیله قرار دهند که این جای تأسف دارد و ابتدای تزویر است.

شاید چنین گفته شود: چه اشکالی دارد عالمی از راه حلال مالی داشته باشد و با بهترین زندگی، خود و خانواده‌ی خود را اداره و

هماهنگ کند؛ هم دنیای سالم و مرفهی داشته باشد و هم اهل علم و دانش باشد و خلاصه دنیا را با رسالت روحانیت همگام کند؟

در پاسخ باید گفت: اشکالی ندارد عالمی از مال حلال خود دنیای مرفهی تشکیل دهد؛ زیرا هر کس می‌تواند به عنوان یک انسان زندگی مورد سلیقه‌ی خود را تشکیل دهد، ولی با کمال صراحت باید گفت: این فرد دیگر صلاحیت پاسداری مستقیم از رسالت آسمانی را ندارد و دیگر نمی‌تواند روحانی باشد و امامت پیشه کند و رهبری جامعه را آرزو کنند. چنین فردی نمی‌تواند لوای رهبری را به دوش گیرد؛ زیرا گذشته از این که نمی‌تواند درد جامعه‌ی مستضعف و کمبودهای طبقه‌ی ضعیف را احساس کند، امت هم توان دیدن چنین فردی را در جایگاه انبیا و امامت ندارند. امام سیر و امت گرسنه، خلاف امامت الهی و آسمانی است.

امامت و رهبری، شرایط و مشکلاتی دارد که ابتدای آن تحمل مشقتها و سختی‌های مردم است. فردی که نمی‌تواند از زندگی مرفه و

شکمی بگذرد، بهتر است از این راه، مرام و لباس در گذرد و به زندگی عادی و مرفه اسلامی خود با کمال آسایش و آرامش و آرایش و زیور ادامه دهد؛ زیرا به قول معروف «نمی‌شود خدا را با خرما یکجا و بی صدا بلعید و این دو را جمع کرد».

هر اهل علمی که چنین فکری را در سر می‌پروراند، باید بداند که هم از دنیا و هم از عقبا خواهد ماند؛ چون دنیای وی مورد تنفر بینوایان و آخرت او در ردیف دنیاداران است. البته، چنین دنیاداری نه تنها برای عالم و روحانی مضر و خطرناک است، بلکه برای هیچ مسلمان متعهدی شایسته نیست که ما در مقام بیان آن نیستیم.

در این طرح آمده است: برای هیچ مسلمان متعهدی زندگی دنیامدارانه شایسته نیست و هر مدعی علم و عالمی باید در فکر و عمل از فراهم نمودن چنین زندگی دوری نماید؛ چرا که روحانی نباید دنیای خود را علت رمیدن مردم از دین قرار ندهد. البته، هر کس که توانایی ترک

ظواهر دنیا را دارد و می‌تواند از مواهب ظاهری و جایز دنیا درگذرد و با کوشش و ایثار، خود را رسول دین و سفیر الهی گرداند، باید این راه را دنبال کند که برای فرد لایق، چنین امری ضرورت دارد.

در این مقام، چه بسیار موضوعات دشوار و امتحانات فراوانی رخ می‌دهد که خروج از تمامی آن کاری بس مشکل و در عین حال لذیذ و زیباست. بر هر محصل علوم اسلامی لازم و ضروری است که قبل از ورود در سلک روحانیت و شروع تحصیل، خود را امتحان کند که آیا زیور را دوست دارد و طالب دنیاست یا خیر؟ آیا میل به آسایش دارد و از سختی رنج می‌برد و از کمبود ناراحت می‌شود یا خیر و اگر چنین است، هرگز هوس و میل کوی حق نکند و خود را در این راه قرار ندهد که اجر خود را از بین می‌برد و آبروی دین را در مخاطره قرار می‌دهد، ولی چنانچه مرد کارزار است و سختی‌ها و مشقات را تحمل می‌نماید و در اندیشه‌ی دنیاداری نیست، می‌تواند به تحصیل ادامه دهد.

باید بعد از دوران ابتدایی و هنگام تشکیل خانواده و زندگی مشترک نیز دوباره خود و کسی را که می‌خواهد شریک زندگی خود قرار دهد امتحان کند. باید ببیند همسر آینده‌ی او اهل دنیاست و هوا و هوس در دل می‌پروراند یا نه و اگر چنین است وی را معذور دارد که سدّ راه و موجب انحراف او خواهد شد؛ همان‌طور که پیامبر گرامی (ص) از جانب خداوند - تبارک و تعالی - مأمور شد تا با زنان خود اتمام حجت کند که هر کس طالب دنیاست مرا رها کند و به دنبال دنیای خود رود و هر کس مرا می‌خواهد باید از دنیا چندان سخنی نراند.

اگر عالمی چنین آزمایشی نسبت به خود و همسر خود ننماید، باید بداند که آن زن، سدّ راه او خواهد شد و دیگر نمی‌تواند به راه خود که راه انبیاست ادامه دهد؛ چون تا بخواهد میل همسر خویش را برآورده کند، زمان از دست می‌رود و وی غرقه‌ی دنیا می‌گردد. عالم شدن، مشکلات بسیاری را دارد. باید از بسیاری امور جایز رویگردان شد و تاب تحمل

ترک جایز و مباح را داشت که در غیر این صورت، باید رو به این راه ننماید و راهی دیگر را برگزیند. راه طلبگی راه مشقت، سختی و کوشش است و دیگر راه‌ها با لذت، دنیا و تنبلی می‌تواند جمع شود.

با میل به دنیا نمی‌توان به این در رو آورد و این آستان را برگزید که حتی اگر یک روز از عمر نیز باقی باشد، پنهان جاننش آشکار می‌گردد و آبروی دین، دیانت، لباس و عمامه و روحانیت را در مخاطره قرار می‌دهد و خود را گرفتار عقاب می‌سازد.

بسیاری از مفاسد روحانیت و هواهای نفسانی این قشر در گرو گرایش به مادیات می‌باشد و بیش‌تر کمبودها از این نقطه ضعف بر می‌خیزد. اگر عالمی بذر زواید دنیا را در دل خود نپروراند، می‌تواند به آسانی بسیاری از مشکلات دیگر را پشت سر گذارد و خود را از بسیاری از معایب و مفاسد برهاند؛ چرا که دیگر محتاج دنیا نیست تا تزویر، خدعه و بسیاری از مفاسد اخلاقی را دامن زند. هنگامی که خود را از حلال آن برهاند، دیگر اسیر حرام آن نمی‌شود.

در این مقام، بیش از این لازم نیست سخن گفته شود؛ چرا که هر اسیر دنیا و گرفتار به مشتهیات آن این مشکل را به نیکی می‌شناسد و یک عالم بهتر می‌داند چه گفته می‌شود؛ چون خود بالاتر از گفته، آن را یافته است و خوب می‌داند که اسارت دنیا، بندگی شیطان می‌آورد و دیگر توفیق بندگی خدا را کم‌تر نصیب آدمی می‌سازد.

یکی از سران ساواک می‌گفت: «ما از روحانیت و آخوند نمی‌ترسیم؛ چون شما هم مثل ما و دیگران گرفتار دنیا شده‌اید. زمانی از شما می‌ترسیدیم که دنیا در نظر شما و عزیزان شما عزیز و بزرگ جلوه نمی‌کرد و به فکر زندگی مجلل و مرفه نبودید و از چنگال اسارت آن در امان بودید و با قناعت و صبوری زندگی می‌کردید؛ اما امروز، از روحانیت نباید ترسی داشت و مبارزه با آنان همانند دیگران، کاری آسان و سهل است؛ چرا که با در خطر انداختن منافعشان می‌توان هر یک را تسلیم بی قید و شرط رژیم کرد و دیگر نیاز چندانی به آزار و



اذیت و مراحل دیگر نمی‌باشد؛ جز برای اندکی که کار سخت است».

البته، این کلام با آن که از نظر کلی، عده‌ای را در بر می‌گیرد، از اندیشه‌ای پلید تراوش کرده است و دلالت بر خبث طینت آن شخص می‌کند؛ زیرا همه‌ی روحانیان را از یک دید می‌بیند و چشم بصیرت از یافت حقایق و بافت سرشت خوبان ندارد تا ببیند که در میان روحانیت امروز، چه بسیار افرادی هستند که گوی سبقت از صالحان و اولیاء بوده‌اند و اگر نمی‌ترسیدم می‌گفتم که: بین روحانیت در هر زمان، افرادی - اگرچه اندک - یافت می‌شوند که بسیاری از انبیا را شیفته‌ی اعمال و اخلاق خود می‌دارند.

### اصل عدم اختلاف

اصل دوم که مورد اهمیت است اصل «عدم اختلاف» است. باید با صراحت تمام و آشکار گفت: اختلاف و تفرقه می‌تواند روحانیت را به زانو در آورد.

دنیاداران و ابرقدرتها، کوچک‌تر از آن

بوده‌اند که روحانیت را به زانو درآورند، بلکه تنها عامل شکست آنان خود روحانیت است. تنها خود اوست که می‌تواند با دامن زدن به اختلافات کمر خود را بشکند و از پیشرفت اسلام و مسلمین جلوگیری کند. روشن‌ترین شاهد این مدعا استعمارگران و دین‌سازان و فرقه‌بافان هستند که در تمام طول تاریخ عمر روحانیت، حاضر به مبارزه‌ی رودررو و مستقیم با آنان نبوده‌اند و همیشه بر آن سعی داشته تا اختلاف را در میان آنان شعله‌ور سازند و آنان را به جان هم می‌اندازند، جان خود را از میان دست قوی آنان نجات دهند که تا به امروز نیز کم و بیش این کار را انجام داده و در هر زمان توانسته‌اند تحت هر عنوان و انگیزه‌ای این نقش را بازی کنند.

### فروتنی، تنها راه نجات

برای نجات دین و روحانیت و تمامی مردم دنیا از دست ایادی شیطان، چاره‌ای جز اتحاد نیست. باید از اختلاف‌ها و تکرورهای دست برداشت و از خودستایی و خودنمایی و منیت و

برتری‌گرایی رویگردان شد و با هم به حیات خود ادامه داد.

از طلبه‌ای تازه وارد تا مراجع همه باید فروتنی را در عمل پیشه‌ی خود نمایند و در زوایای دل و جان‌شان عبودیت را حاکم سازند و تفاهم و وحدت بنیادی را اساس کار خود قرار دهند.

عالم باید سراپا‌گوش باشد و برای سخن دیگران ارزش قایل شود و به گفتار آنان - هر قدر نیز که بی اهمیت باشد - با دقت گوش فرا دهد. روحانی باید هوای نفس را کنار گذارد و اختلاف را اساس تمامی گناهان فردی و اجتماعی خود و جامعه‌ی خویش بداند. هر جا اندک اختلافی مشاهده کرد، از آن بگریزد؛ همانند گریز مؤمنی از شیطان و همیشه با خود این کلام را زمزمه کند که: «گزینش باطل، بهتر است از اختلاف و ستیزه در دین».

بر این اساس، روحانیت چهره‌ای نو می‌یابد و روحانیان از هم نمی‌گریزند و فرار و دوری از هم را ملاک عدالت نمی‌گیرند و پس از این می‌توانند

دست‌کم در ابتدا کنار یک‌دیگر بنشینند و با هم به تفاهم برسند و درک اهمیت وحدت را در خود بیابند. هر یک باید به اسلام و رهبری خود فکر نماید که مبدا از آن غفلت شود. در این راستاست که روحانیت می‌تواند صلاحیت رهبری جامعه‌ی اسلامی را داشته باشد و حجت و دلیل مسلمین و مردم گردد.

با این اوصاف، رهبری شخصی واحد آسان می‌شود و می‌توان هرج و مرج روحانیت را چاره نمود و در هر زمان فردی را برای رهبری با ملاک‌های دینی و عینی که خود شارع مقدس بیان فرموده است انتخاب کرد و از خیالات و سادگی‌های فکری دست برداشت.

هنگامی که رهبری مسلمین و روحانیت، واحد باشد و مربی و استاد جامعه، وحدت نظر پیدا کند، هماهنگی کامل در میان آن جامعه پدیدار می‌گردد. زمانی که روحانیت بسان یدی واحد شود و تنها یک شخص را بر اساس ملاک‌های موجود میزان قرار دهد و دیگران در یاری وی بکوشند و از ارشاد وی غفلت نورزند و

آن رهبر نیز به واقع خود را خادم آنان و جامعه قرار دهد و به آنان خدمت کند، نه آن که تنها بر زبان، لفظ خدمت جاری نماید، جامعه‌ی اسلامی هماهنگ می‌گردد و مشکلات جامعه را می‌توان براحتی رفع نمود و برای فردایی بهتر برنامه‌ای عملی طراحی کرد تا جامعه‌ی اسلامی را از پریشانی بیرون آورد.

### اختلافات تاریخی

اگر کسی با تعجب بگوید: مگر روحانیت چنین نبوده است؟ مگر در بین روحانیان اختلاف بسیاری وجود دارد؟ در پاسخ با کمال تأسف و اندوه باید گفت: روحانیت درگیر اختلاف بوده است و در طول تاریخ، چه بسیار مواردی یافت می‌شود که مدعیان به حق رهبری در یک مجلس و کنار هم قرار نمی‌گرفته‌اند؛ چه رسد به جایی که با هم به صحبت نشسته و از نظرات اجتماعی هم استفاده نمایند و چه بسیار تفسیق‌ها و تکفیرها که بر این اساس در طول تاریخ دیده می‌شود.

باید اذعان داشت که این مسأله از مهم‌ترین

دلایل عقب‌ماندگی شیعه و اسلام و مسلمین بوده و با آن همه تأکیدی که قرآن کریم و سیره‌ی معصومین علیهم‌السلام بر عدم اختلاف و تفرقه و حفظ وحدت جامعه‌ی اسلامی دارد، میدان اختلافات و بازار تفرقه بسیار گرم بوده است؛ به‌طوری که گویی خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر اکید و دستور شدید بر ایجاد تفرقه و اختلاف صادر فرموده‌اند.

در این مقام شاید ایراد شود که اتحاد و وحدتی که همه از یک فکر پیروی کنند، جمود و تحجر می‌آورد و مخالف آزادی و خلاقیت و اصل اجتهاد است که خود یکی از امتیازات روحانیت شیعه می‌باشد. «اختلاف» و «تضاد» علت رشد و تکامل جامعه و اندیشه می‌باشد و تضاد فکری، ارتقای اندیشه را می‌آفریند. روحانیتی که تمام ارزش و ویژگی آن «بحث» و «انتقاد» است، چگونه می‌تواند مانند آبی آرام فراسوی یک جهت قرار گیرد و در یک مسیر محبوس شود؟ روحانیتی که حیات و شالوده‌ی وجودی آن را بحث و تحقیق تشکیل می‌دهد،

چگونه می‌توان به جمود و سکوت کشانید؟ آیا این کار، زبانی بس بزرگ و مصداق مثل معروف: «خواستیم ابرویش را درست کنیم، چشمش را هم کور کردیم» نیست؟

در پاسخ باید گفت: هرچند اختلاف و تضاد در اندیشه و بحث و انتقاد، ارتقای فکری می‌آورد و رشد روحانیت مرهون همین تحقیق و دقت در کلمات یک‌دیگر و رد و قبول‌ها می‌باشد، ولی نباید اشتباه شود که ارزش و ارتقای این امر تا زمانی است که در فکر و اندیشه چنین اختلافاتی باشد و برای پیشرفت مبانی و استکمال معانی و رشد اندیشه دقت نظر روا گردد، ولی اگر اختلاف در عمل و تضاد در روش اجتماعی پیدا شود، نابسامانی به بار می‌آورد و مصیبت می‌زاید و فاجعه می‌آفریند.

هنگامی که اختلاف در عمل با سوء نظر، کوتاه فکری و جمود و ستیزه همراه شود، عقل، فکر و اندیشه‌ای باقی نمی‌ماند تا رشد و ارتقا یابد. زمانی که آدمی دچار اختلاف نظر و عصبیت اندیشه گردد، چنان‌که و کور می‌گردد که

چیزی جز زور و تحمیل و هوا و هوس نفس به بار نمی‌آورد.

این گفته که اختلاف در عمل ارتقا می‌آورد و تشنگی طریق، رشد می‌آفریند، یا خرافه است یا قصد دیگری را دنبال می‌کند و این اتحاد و وحدت و انسجام است که منافاتی با رشد و ارتقای علمی ندارد. دقت نظر با هوای نفس به کلی تفاوت دارد و تحقیق علمی با تبیین روش عملی متفاوت است.

بر این اساس، باید در روحانیت، وحدت عمل حاکم گردد تا آنان با یک‌دیگر متحد شوند و دقت خود را در تعیین و تثبیت مقام رهبری اعمال دارند و حسن انتخاب خود را نتیجه‌ی دقت و رشد خود بدانند و آن را به جامعه ارایه دهند و در هر زمان یک فکر و نظر در مقام عمل بر جامعه حاکم و فرمانده گردد و پیشوای تمام مسلمین «یک اندیشه» باشد و دیگر عالمان دقت‌های خود را با ایشان در میان گذارند و در صورت صحت یا لزوم، آنچه ایشان صلاح جامعه دانست، بدان جامعه‌ی عمل بپوشانند؛ نه

آن که دیگران به ایشان فکری را تحمیل کنند یا برای خود راهی دیگر در جامعه باز کنند. دیگران باید برای رضای خدا و اتحاد و پیشبرد جامعه‌ی اسلامی و جهان انسانی، نظرهای خود را از مرز اعتقاد نگذرانند و از اعمال آن پرهیز نمایند. هر کس باید فکر خود را در مرحله‌ی نظر ارایه دهد و جامعه و مردم را اسیر اختلاف نظر نکند و باعث تشتت جامعه نشود و برای خدا و به خاطر وحدت و تمرکز قوا از اندیشه‌ی رهبری نظام و جامعه‌ی اسلامی تبلیغ نماید و از تکروی و دوگانگی خودداری کند و از منیت دست برداشته و شئون روحانیت را به هم نریزد و به اختلاف دامن نزند و با مهر و محبت و اعتقاد به دیگران رسالت خود را دنبال کند و تمام نیروی خود را در طریق وحدت عمل و دقت نظر مصروف دارد؛ نه آن که در لفظ و گفتار از وحدت و فروتنی دم زند و اعتقادی به آن نداشته باشد یا برای کوبیدن دیگران تمام قوای شیطانی خود را بسیج نماید و دیگری نیز به آن همان کند که این در حق آن روا داشته است.

با نظری دقیق در طول تاریخ روحانیت گذشته و عصر حاضر و بررسی آن به دست می‌آید که همواره اختلاف توانسته است قدرت روحانیت را تحلیل برد. و هم‌اینک نیز روحانیت کشور از این مسأله رنج می‌برد.

چه بسیار پیش می‌آید که فردی زحمات دیگری را به قول معروف با صد قصد قربت به باد می‌دهد و با هزار و یک دلیل از قرآن و روایات و تاریخ و اصول علمی ثابت می‌کند که دیگری اشتباه کرده و ایشان باید کارهای او را دوباره از ابتدا شروع نماید. این خود فاجعه‌ای بزرگ برای روحانیت است که ثمرات تلخ‌تر آن را نسل‌های بعدی خواهند چشید.

پیشانی و عدم انسجام روحانیت نتیجه‌ای جز بی‌اعتقادی و سست بنیادی برای مردم ندارد.

مؤمن ساده‌دلی می‌گفت: «امسال باید از چه کسی تقلید کرد؟» گفتم: یعنی چه؛ مگر تقلید فصلی و سالی است؟ گفت: «هر کس آمد ما را به تقلید کسی وادار کرد. شما هم لابد چنین می‌کنی

که دیگران کردند». این فقط جزیی از کل جریان اختلاف مصیبت‌بار روحانیت می‌باشد.

پس روحانیت و عالمان که ورثه‌ی انبیا می‌باشند و براستی هم چنین است، از این دو آسیب جدی و خطرناک هر روز ضربه‌ای را متحمل می‌شوند.

همان‌طور که از گفتار پیش نتیجه گرفته شد، روحانیت، اساس دین و مجری قرآن و نایب به حق امامان علیهم‌السلام می‌باشد، ولی بر اثر کمبودهای تاریخی نتوانسته است این نقش را به طور کامل ایفا نماید. این قشر دلسوز و زحمتکش برای ادامه‌ی هرچه تمام‌تر آن باید از اصول مورد نظر که بر پایه‌ی «گذشت» و «ایثار» قرار دارد پیروی نماید تا بتوانند این امانت الهی و بار سنگین مسؤولیت خویش را که از جانب امامان علیهم‌السلام نزد آنان به ودیعه نهاده شده به طور سالم و رضایت‌بخش حفاظت کنند و به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - که جهان در انتظار وجود مبارک ایشان است - تحویل دهند.

## تحلیل روانی طرح

بعد از بیان طرح انسجام و سازماندهی روحانیت از نظر تئوری لازم است مقداری در جهت عملی و چگونگی بنیادی آن بررسی به عمل آید که چرا دو قانون ساده زیستی و اتحاد را اساس کار قرار داده‌ایم؛ نه کم‌تر و نه بیش‌تر و این دو قانون چه تناسبی با دوران مختلف زندگی یک عالم و روحانی دارد؟ باید گفت: این طرح و این دو قانون و اصل، خودریشه‌ی روانی دارد و با تحلیلی از دوران حیات انسان بیش‌تر روشن می‌گردد.

### دوران سه‌گانه‌ی عمر

از نظر روانی، حیات آدمی سه مرحله را تشکیل می‌دهد: ابتدا طفولیت و نونهالی؛ دوم جوانی و بلوغ که دوره‌ی رشد آدمی است و سوم کهولت. طفولیت عالم خیال و پندارهای کودکانه و بازی است. عالم جوانی شور و عشق و لذت و میل‌گرایی را به دنبال دارد و مرحله‌ی سوم زندگی را کهولت و پیری و پختگی تشکیل می‌دهد. در این دوره از عمر، قوای جوانی تحلیل می‌رود و آدمی در خود، مسایل روانی و

قوای جوانی را نمی‌یابد و در عوض هوای ریاست، جاه‌طلبی و بزرگ منشی و آقایی در دل وی جای می‌گیرد. باید درباره‌ی هر یک از این دوران زندگی مختصر توضیحی داده شود تا رابطه‌ی سه دوره با موضوع طرح روشن گردد.

### دوره‌ی نخست یا طفولیت و نونهالی

دوران نخست زندگی که دوران طفولیت و نونهالی عمر آدمی است، انسان به خیال و سرگرمی و بازی مشغول است و از کارهای کودکانه که مخصوص خود اوست آنی رها نمی‌شود و در عالم خیال تمامی پندارهای وی با بازی و تحرک همراه می‌باشد. در این دوران، انسان هیچ‌گاه به فکر بازگشایی مشکلات زندگی و دنیا نیست، بلکه بر عکس مشکل‌آفرین می‌باشد و اگر نتواند برای اولیای خود و جامعه مشکل بیافریند، از نظر روانی کمبود دارد و مریض است که باید مداوا شود.

### دوره‌ی دوم یا جوانی و بلوغ

جوانی تمام با احساس و شور و شوق و عشق همراه است. جوان، خود را با لذت آشنا

می‌نماید و با آن مأنوس می‌شود. کم‌تر به خیال آقایی و سیاست می‌افتد؛ زیرا قوای احساسی درون او مجال این کار را به او نمی‌دهد. او تنها به قدر رفع نیاز و دفع غرایز جنسی و روانی خود تلاش می‌کند. جوان دنیا را در لذت و عشق خلاصه می‌کند و جز آن را در خود نمی‌یابد؛ احساسات همیشه او را در محاصره دارد و آنی او را رها نمی‌کند.

### دوره‌ی سوم یا کهنولت و پیری

دوران کهنولت و پیری بر عکس جوانی است؛ چون قوای جوانی وی تحلیل رفته است و دیگر توان شور و عشق و گرمی لذت را ندارد و فکر وی از این جهت آرام می‌گیرد؛ نه خواب فراوان به او دست می‌دهد و نه خوراک بسیار می‌خواهد و نه عوارض جوانی او را مشغول می‌دارد. در دوران کهنولت، آدمی در خود احساس فعالیت‌های چندانی از قوای شوقی ندارد و نیروهای شوقی آدمی آرام می‌گیرد و اندک اندک ترک می‌گردد.

در این هنگام است که آدمی در پی اشباع

دیگر جهات خود می‌باشد و قوای درونی وی به دنبال کاری مناسب با شرایط مزاجی فعلی خود می‌گردد و ناخودآگاه کاوش می‌کند تا غرایز تازه‌ای را در خود شکوفا کند و از غایات آن دم می‌زند و به آن اندیشه می‌نماید. در این هنگام از عمر است که به طور طبیعی هر فرد احساس می‌کند بیش‌تر از جوانی به بزرگی و آقایی علاقه پیدا کرده است و به زنده ماندن و حیات بیش‌تر عشق می‌ورزد؛ به ریاست دل می‌بندد و از منی رها و به منیت رسیده است و همچون خواب سحرگاهی به مستی فرو می‌رود و تمایلات نفسانی، هرچه بیش‌تر لباس عینیت می‌پوشد و اسیر نفس سرکش می‌گردد.

این دوران سه‌گانه، بیان جریان طبیعی و روانی حیات و عمر آدمی است که بر اثر تربیت و یا استعدادهای بشری ممکن است در موارد بسیاری برخلاف این جریان رخ دهد. کودکی به اندیشه مشغول گردد و جوانی به ابدیت فکر کند و دم از ثبات و راستی زند و سالمندی از غرایز طبیعی این دوران خود را منزه نماید و رو سوی وظیفه کند.

در تمامی این جریانات، دین، مکتب و اعتقادات گروهی و قومی، استعداد انسانی می‌تواند نقش عمده‌ای را ایفا کند که باید در مقام خود بیش‌تر بررسی شود و ما اکنون در مقام بیان آن نیستیم. البته، روشن است که باز به کلیت غرایز دورانی خدشه‌ای وارد نمی‌شود و تنها می‌توان تحت تربیت و امور دیگر این غرایز را کنترل کرد و شدت و ضعف بخشید.

بعد از این بیان مختصر، موجودیت طرح ذکر شده آشکار می‌گردد؛ چون در دوران طفولیت یک فرد نمی‌تواند در سلک روحانیت به سر برد و اگر در این دوران به سلک روحانیت باشد، محلی از اعراب ندارد و نقش مهمی به نظر نمی‌آید.

آنچه روحانی باید آن را کنترل نماید دوران جوانی و کهنولت اوست که در صورت عدم توجه به مسؤولیت و عدم تربیت صحیح این دو دوره، با دو انحراف و آسیب اساسی و تاریخی عجین خواهد شد؛ یعنی آلودگی به مادیات در دوران جوانی و اختلاف در دوران سالمندی عمر مفید



وی را به چالش می‌کشاند؛ هرچند این دو اصل به طور کلی قابل تفکیک نیست و مقید به زمانی نمی‌باشد و سراسر عمر آدمی را فرا می‌گیرد، ولی به صورت غالبی چنین است که جوان بیش‌تر درگیر انحرافات مادی و سالمندان درگیر موضوعات دیگری می‌شوند؛ به طوری که همین آقایانی که در دوران جوانی با هم دوست مهربان، برادری مشتاق و هم‌درس و هم‌بحث یک‌دیگر بوده‌اند، ناگهان در دوران تصدی امور با هم به ستیز بر می‌خیزند و هر یک با دیگری همانند کارد و پنیر می‌گردند و هر روز که از عمرشان می‌گذرد از روز پیش از یک‌دیگر بیش‌تر دورتر می‌شوند.

#### روحانیت و سه دوره

موضوع دیگری که باید روشن شود این است که اصل فقدان اختلاف بیش‌تر مخصوص دوران کهنوت است و در غیر این صورت اصل اول به طور کلی باید در تمامی دوران‌ها یافت شود؛ چون وقتی کسی در جوانی نتوانست خود را از دنیا و علایق آن نجات دهد، در پیری و کهنوت

نیز نخواهد توانست خود را از آن علایق رها سازد. اگرچه در دوره‌ی سوم غرایز جوانی از نظر کمیت غریزی کاستی پیدا می‌کند و کمبودی در آن حاصل می‌گردد، ولی از نظر کیفیت بیش‌تر خواهد شد و در جهت افراط، ظرافت بیش‌تری به دست می‌آورد تا جبران کمبود کمی را بنماید، گذشته از آن که افرادی نیز او را اسیر و برای مطامع دنیایی خود گرد شمع وجودش پروانه وار می‌چرخند، و آماده‌ی بلعیدن او هستند و هرگز پیر نشده و از تمامی غرایز جوانی ده چندان بیش از او برخوردارند و تمامی به حساب او که او به حساب خدا مصرف می‌نمایند، و در این هنگام است که باید همه‌ی عالمان از شر این دوران به خدا پناه برند و گرنه باید به روز تاریک‌تر از شب خود نظاره کنند و غفلت بینند.

#### مرز گذشت

بعد از تمامی این پندار معلوم گشت که چگونه روحانیت می‌تواند با طرح گذشت و دو اصل آن کمبودهای تاریخی و طبیعی خود را برطرف نموده و خود را مستعد پذیرش

مسئولیت‌های رهبری کند و جامعه‌ی اسلامی و بشر مضطرب و ناآرام را به سر منزل مقصود برساند. معنای گذشت و حد و مرز آن روشن شد و گفتیم: «گذشت» از دین و آخرت و هدف و خوبی‌ها مراد نیست، بلکه گذشت تنها در دو موضوع خلاصه می‌شود: یکی از «دنیا و تعلقات زاید و خیالی آن» و دیگری «ترک اختلاف و دوری از مشتهیات درونی و هوای نفس اماره» که کاری بس مشکل و دشوار می‌باشد.

چنانچه معلوم گشت با اجرای این طرح و دو اصل آن، به اصل دیگری نیاز نیست و تمامی نیازهای اخلاقی و اجتماعی را می‌توان در این طرح یافت و هرکس از آن رویگردان شود و از آن پیروی ننماید، گرفتار نفس سرکش و پلیدی می‌شود که جز گناه و تباهی چیزی در پی ندارد و در مقابل، هرکس از آن پیروی کند و اصول یاد شده را در خود پیاده نماید، نفس خود را تهذیب نموده و دارای صفات والای انسانی گشته است. با اجرای این طرح، مشکل روحانیت رفع می‌گردد و تشکیل نظام روحانیت و تصفیه و

اصلاح آن آسان می‌شود و در غیر این صورت، هرچه بگویند و بگوئیم، جز سخن و نغمه‌سرایی نتیجه‌ای ندارد و روحانیت با تمامی قدرت خویش در مقابل دشمنان مانند لشکر پراکنده و ناهماهنگ ضربه‌پذیر می‌گردد و هر یک از اعضای آن به تنهایی به سویی حرکت می‌کنند و با انجام کارهای موازی یا متقابل خود را به تحلیل می‌برند.

تا به امروز هرچه بود و هرچه شد گذشت و باید از زحمات بسیار روحانیت کمال تشکر و قدردانی را داشت؛ ولی روحانیت حاضر باید به فکر انسجام و بازسازی خود باشد و در غیر این صورت، مردم و جامعه تحمل آن را نخواهند کرد و جامعه‌ی روحانیت را به پاسخگویی و می‌دارند و چون پاسخی ندارند، منزوی خواهند گشت که هرگز به امید پروردگار چنین چیزی نخواهد شد و در صورت اجرای قانون «گذشت» می‌توان با سازماندهی کامل و اطمینان خاطر، وظیفه‌ی رهبری خود را انجام داد و با وحدت کامل و مهر و محبت فراوان میان مسلمین و

تمامی جامعه‌ی بشری ایجاد تفاهم نمود و  
 روحانیت با اتحاد و یکپارچگی و همصدایی  
 خود، بر تمامی ظلم‌مداران و زورمندان پیروز  
 می‌شود و این کشتی ناآرام انسانی را با ایجاد  
 آرامش نسبی در زمانی دور دست به دست  
 صاحب پرچم می‌سپرد؛ ان شاءالله.

